



مجموعه بقائے

جلد دوم

۲۴۵.۶۷

۱  
۱  
۸  
۸  
۳  
۵  
۳  
۸  
۷  
۶  
۱  
۱۱  
۸۱  
۸۱  
۳۱  
۵۱  
۳۱  
۸۱  
۷۱  
۶۱  
۰۸  
۱۸  
۸۸  
۸۸  
۳۸  
۵۸  
۶۸  
۸۸



مجموعه بقائی

جلد دوم

۲۴۵۰۶۷





# بلدثانی مجروحان

بسم الله الرحمن الرحيم

را مظهر آن بجز نبذیت سیم با مظهر آن ترکیب یک شتران موافق میناج در وجه مفصل و تقریر انشاء الله تعالی  
خواهد آمد و نسخه دیگر آن در خیام قوم بیکر در را مظهر آن بزرگ جهت ضمیمه و سه فرج بارد و بوسه  
و سوا س سوداوی سودمند و مقوی باه و مصلح حرکات بدن و حافظ حین مصلح کرده و مثانه و مفتحت حصاة  
افقون فرغون خند بیدتر یک است درم بلیله یا چهار درم سافج مندی جلدی فطر اسایون و قور و بوی  
خشم کدر حاکم بر یک شش درم شش خشک جریق سفید و را حور و اسفرم بزرگ بوی بزرگ بستانای خشک  
بستانی شیطیح مندی زرشک نوز خشم ترخ زرد و سرسین مندی بوی سرج بوی سفید سان العصار بر یک  
چهارده شغال پنج قطره زرد و مدح مخ قمار بوی خشم و بلیله بر یک چهار استار و نقل شسته و صندل و زیره  
عود بلیان بلیله یا سه قاطره و بر یک چهار استار و دار فلفل و بلیله بر یک پنج استار خشم و زرشک و بلیله  
خشم رازیانه نیم است خشم خرمه نیم جرجر و درسی سرج تودری سفید اذن الفار زیره کرمانی خشم شبت بر یک  
شش استار پوست بلیله زرد بلیله شیر اند بر یک هشت استار جزر و اسبی عدد فانیه سفید بوزن نیم و عن  
کا و بوزن نیم و ارد با فانیه و غسل کف گرفته بوزن مجموع فانیه را در سه رطل آب بکند آرد و بپزند تا بماند چنان  
عسل گردد پس عسل بر آن ریزند در و عن باریش کند آشته نیم گرم کنند آرد و بکوفته و بخیه بروغن لنت  
کنند پس فانیه و عسل مطبوخ را در دهن کبیر اندازند و ادویه ملویه میسر بزنند و حرکت میسر دهند تا بار بار







است بپزشک معده و کتب فی دغیان و مغزی و دافع بفتحقان و قاض طبع و طریق ساختن این بر دو رتبان  
 طریق زرشک رب عوره مسکن تشنگی و صفرا و التهاب معده و قی و قاض شکم و دافع بحیات عاده آب  
 غوره جو شانه آب سی باقیه صاف کرده با نوجوانه تا بیک سبزی با زاید و ظرف سینه کرده در آفتاب گذاردن آب  
 به لیمون مقوی معده و مسکن تشنگی و صفرا و آب لیمون را با آتش نرم جو شانه تا بپزد و این رب را ساده  
 خواهند و اگر خواهند بشکر ترتیب دهند آتش را چندان جو شانه که سیوم حصه بماند چندان شکر آنخته بقوام  
 آرد و اگر آتش را در آفتاب بپزند تا چاهاری بماند بهتر باشد و نیز فرغ شدن این باشد رب مرکب نشانه  
 تشنگی و صفرا و آب انار ترش آب آلو سیاه و آب ترشیدی بر یک یک سیراب ترشی پنج نیم سیر بطریق ربها  
 دیگر بپزند و بوقت استعمال آب سرد یا برت فروج کرده بیا شایند رب مورد رب الاس است مقوی معده  
 و دافع قی و اسهال که بی در او و بصدید گذشت رب یشوق که آلو با گویند معده و احتار قوی  
 کنند و تیزی هضم کنند و بهار گرم را سود دارد یشوق رسیده را هم چنان در و یک کنند و آب بر دی بپزند و  
 با آتش نرم جو شانه پس فرود آورده در طیارلی بکین کنند و به است نیک بماند و بیالایند نعل استخوان را  
 بنید ازند و آب صاف او را دیگر باره در و یک کنند و با آتش نرم جو شانه تا غلیظ گردد و اگر خواهند  
 که بشکر کنند نیم چند آب آن بشکر و جل کرده بقوام آرد و مایه طعمی است که در آن انار باشد و بیارسی  
 ناریا گویند درین زمان معروف بقله انار دانه است شیخ گویند برین است که در انار ترش کنند او سه دو خشک  
 است گرمی معده و احتار را سود دارد و شکم بپزد و خون آند از شکم باز دارد و صفراوی مزاجان انفع  
 دارد و اصحاب قریح زاید بود و صلا حش است که در پس آن صوابا بکین خورند یا بنید تناول نمایند طریقه  
 بختن آن موافق و اگر شکوی نیست گوشت فربه ریزه نموده با زرد خود و چند بنید ازند و بعد از بختن اینها  
 آب انار دانه مع جاشنی قند یا عریان بپزند و آب سیاه و زرشک کشمش مغسله با دم لازم است باید که  
 لعاب دار باشد رو صیر سینه بهار آلوده که جو شانه و در جریای ترش چون سکر که در مساق بنید  
 و آنرا برادر دیز گویند و شیخ نجیب الدین گفته که و صیر مثل بود است مگر آنکه او را در اصول مقول است یعنی  
 اصول مقول موضوع در اشیا یا حاضره را بود گویند و صیر سینه بهار بعضی گفته اند و صیر ناخوشی است  
 که بقول را در آب جو شایند و با زردن کج غلیظه ساخته و جریای ترش با مصلح می بپزند با جگر حبه معده ناری  
 و صاحبان قریح گرم مناسب نیاید تا برین انجام آورده و روغن امله نسخ آن که مخصوص تقویه و تسویه  
 سوخت و در او دینیت انشاء الله تعالی خواهد آمد دیگر که تقویت معده کند و معده ضعیف سحر در  
 نافع بود حب الاس سکه اقا قیام و سبل معده و زنفل آستین بر یک و در دم مصطکی سحر در دم آمله تقوی

مشتق از دانه بخیر نرم در آب بپزند و صاف کنند نیم وزن آن روغن کل و روغن بنفشه ازند و در و یک  
 مضاعف با آتش نرم بپزند تا زمانی که آب برود و روغن بماند و روغن آستین یک نسخه آن موافق لغات  
 الطب که بموخصا صیقل بپشتروشت در آن جایاید دیگر معده و جگر جمیع اعضا را قوه دهد و مردخا  
 و اکلا آستین روی تازه و دوسیر نیم اندر روغن نیت یاروغن بادام تلخ یاروغن جوز یا روغن جسته زرد آلو  
 تلخ که نیم من باشد در شیشه کنند و چهل روز در آفتاب بپاویزند دیگر که خوردن بخیر دم آن تقویه معده  
 و اخراج گرم معده کند و طهارت آن با قریحی حبه تقویه معده و در آن نافع است و هم شایمیل پنج درم  
 این حبه دفع یرقان کسده جگر و سپهر خصوصاً بکین عضلی و حبه دفع اجناس جفی و هم طرد خورده و  
 قبل از شراب نافع سستی و بعد از آن دافع خمار و قطره جگر کم کوش و در آن دغای و حبه در چشم نافع  
 است کل آستین یک رطل و در چهار رطل روغن زیتون یاروغن کج کرده چهل روز در آفتاب گذاردن روغن  
 با دم نفعی کند و بوج معده و در او دین صدایه که شسته روغن با بونه که در ریح جگر معده و حقیقت  
 با عدل و طرد ریح اسهال کند و بوجه اول روغن با بونه است که در او دین صدایه که شسته روغن با بونه  
 صاحب کفایه الطب انجمن تفکر که قی باز دارد و در موقوف سیوم او دین رسیده که شسته روغن با بونه  
 بایسدن آن بر معده مناسبت مزاج با رو معده را میفند است روغن بنفشه درین آن سخن مقوی معده  
 است و همانا که شسته روغن به یک نسخه آن در او دین اسهالیه خواهد آمد دیگر حبه تقویت معده عظیم  
 انفع است و اگر با کثکاب بپشتری دیگر یا شانه معده را قوه دهد و اسهال باز دارد و سوزش بول را ساکن باشد  
 را از یک یک پاک کند و دو مفاصل را میفند بود بکیرند آب به شکر رطل و یک رطل روغن کج یا روغن کل سرخ  
 و در قی از آنکه که ده چهل روز در آفتاب گرم بپزند روغن جاشنی و کجیل و در وجهه و جامع مفاصل  
 و در و پشت و درک و عرق البانیز نافع است باز و کند ریح کجیل حلیت اش مر جبهه بستر مقل کند ش بر یک  
 بخیر دم جاد شیرده درم بهار نیم لوفیه با روغن گردکان نیم من در شیشه کند و بقدر مضاعف یک شانه روز  
 با آتش نرم بپزند تا دو امل حل گردد و روغن خطیا یا نافع تجلیل بر وجهه قبله و قی وادی را که در حبه پشت  
 و زرد کرده و غیر آن باشد طرد کند و درم می را نافع باشد زرد آلوده حرج مسکه کجیل پوست کج بر یک جریوی  
 خطانای روی دو در و نیم درم گفته با روغن بادام تلخ یک رطل در شیشه کند و ده روز در آفتاب بپزند  
 روغن جلیس نفع میکند با دم معده و تجلیل بیلات نیماید روغن حشا خورده و در شغال آن ریح  
 معده را بر نهد که در موراقوی و لیش که فریت و ده خاصه سوی زمان را حل خلدای که در روغن زیت  
 طبع دهند و بر دارند و دیگر این از صف و درک الشار الله تعالی در او دین و جمع مفاصل خواهد آمد و در











**اصول** طعام بخورد و با شکند و سده بکشد و وضع نرم کند و صلا بر حال بگذارد و با هم می بارد و بقیه  
 شود و مصطکی زرد و بر یک مثقال پوست بلبه زرد پوست بلبه کابی بلبه بندی نیم کوبت بر یک شکر درم  
 بوقی شامی بینی قطره یون غلط اصل السوس خرسیده کل نقشه بر یک چدرم بسفوف بستنی پوست بلبه کاسنی  
 پوست بلبه بادیان پوست بلبه کوفی کاسنی بر یک بفت درم شکر وزن بمراد و با کوفه و بقیه نیم درم و نیم  
 با در بخوبی بر یک سده درم اضافی کند شربتی چدرم با عرق کاه و زبان و شکر **سفوف** **ایتمون** تنجیده  
 از صفرا و سودا کند و در مغفوف و نیم ادویه بر آسی کند شسته **سفوف** **انار** دانه که بری عرق جبران  
 گوشت صفوف سده و امعا و اسهال مراری راناف است خود خام نیم درم کله یغقال نیم بلوط سمان  
 زیره کرمانی در حب الاس سنجید شکر یک بران خروب اردکنار بر یک چدرم انار دانه بران ده درم کوفه  
 و بقیه بارب به استعمال نمایند شربتی سده درم و دیگر که شنه های ساقط برانگردد و اسهال داده میزند و در قن  
 که با نقل آید باز دار و خروب بخی ساق پاک کرده و از آنج کلنار بر یک ده درم که در یادرسکه تر کرده و بران  
 نوده بر یک است درم انار دانه بران چول سده بر یک کرده صدد درم کوفه و بقیه شربتی یک درم و نیم خرباب  
 مورد بارب و دیگر که معده و امعا را قوت دهد و اسهالی را که از ضعف آنها باشد سودمند بود و دیگر را که  
 عود بر یک شمن جزو حب الاس بلوط ساق زیره در بران پوست سنجید شکر یک بران خروب بخی خروب شامی  
 بر یک نیم جزو حب الزمان بران یک جزو بکوبند و اما جرش دارند و دیگر که عطش نباشد و معده و امعا جگر  
 را قوت دهد و اسهال صفراوی باز دارد و قرطیانی طریقت دانه بوز طاشیر شنبه بران بر یک ده درم  
 بلوط در سکه تر کرده و بران نوده است درم اردماق که بسیار بار یک نباشد درم انار دانه در بر بجاه  
 درم کوفه بقیه شربتی در مغفوف و سیرین تدبر انار دانه در مغفوف اخراشت را الله تعالی خواهد آمد **سفوف**  
**انجدر** ان جبه و اقرا و فم و با معده و شکم انجدر ان کانی درمی بورد و درم ع اندر به سده درم و نیم  
 چهار درم ناخواه چدرم بلبه زرد در بران بر یک شدرم کوفه و بقیه شربتی چدرم **سفوف** **ایسون**  
 با دای معده بشکند و معده را از حلاط غلیظ پاک کند مصطکی نقاح اذخر قطره بر یک سده درم کند چهار درم  
 ناخواه ایسون شش کوفی بر یک چدرم سبزان سبزی درم بکوبند و بجز شربتی چدرم با فانیته  
**سفوف** بر مری معده را سودمند بود و درم دراز و خورد شکم را بر می آرد و بلبه کابی آله بر یک  
 کابی بر یک ده درم تریب سفیدی درم فانیته و چدرم ادویه شربتی و درم **سفوف** بزور و بر باد  
 بشکند و معده را قوت دهد و نقل در فلفل بر یک و دو دانه شکر نقل نیم درم ایسون زیره کانی شکر  
 ناخواه بر یک دو درم قند است درم کوفه و بقیه شربتی دو درم و دیگر منقول از شرح جنید است

جنید است بر درم نیم سداب تخم کرفس حلی تسه و اما زنجبیل فلفل در حنی و ج کند و اگر هر یک دو درم سدر شونیز  
 بود و نیم کوبی تمام بر یک چهار درم ناخواه شش کرفس را زبانه شونیز بر یک چدرم کوفه و بقیه سفوف سازند  
 شربتی یک درم با شرباب کند **سفوف** **بینانی** سنوبش بینانی شنبه کاشتهای قوی و دراز راه قوی معده  
 و تخفیف طوبات نزله از نفوذ از خود شربتی قنقل بر یک دانه نفع با دیان یک یک دانه شامی چنانی  
 کوفه و بقیه سفوف سازند قدر خوراک دانه شرباب چهار شسته **سفوف** قریب که معده و امعا را پاک کند  
 و بلغم و اخلاط از جبه براید زنجبیل مصطکی بر یک یک درم تریب سفید چدرم مغز بادام شکر سازند و عدد سفید  
 هم چند بر جبه شربت است با گرم بدینند و دیگر که معده را قوت دهد و شکم بزند زنجبیل یک سندی  
 تریب سفید با دیان بر یک و دو درم سنبل انار دانه بر یک شدرم کوفه و بقیه و مثقال و قند خواب با گرم  
 و دو نیم مثقال و قند صبح بخورند و دیگر معده و امعا را پاک کند پوست بلبه کابی تریب بر یک درم یک  
 میندی و در فلفل بر یک دو دانه کوفه و بقیه با گرم بخورند جگر شربت است **سفوف** **چامی** که  
 شب و روز پیش از غذا و بعد از آن استعمال کرد و شمن نیم درم و سبیل نه فایض معتدل است و محل راج و  
 مقوی اعضای باطن و کله خاصه معده و کبد و منقح سد و شنبه باضم و شمن بون مصلی و شب یک سدر یک درم مصطکی  
 و سارون سبیل لسان و صفور را که در یاد و در حنی قنقل شربتی اناس قنقل بر یک چهار درم پوست بلبه کابی  
 بلبه بندی بینی سیاه بر یک چدرم طاشیر ضدل بقا شربتی بر یک شدرم سبک سبک شربتی درم کوفه شامی  
 شربت درم ایسون نه درم در و درم شکم بید و چدرم شربتی چدرم تحقیق سبک سبک شربت است  
 در بران باب خواهد آمد **سفوف** **حب الاس** معده و امعا را قوت دهد و اسهال باز دارد و بلوط شاه بلوط دانه  
 موز اردکنار بر یک ده درم حب الاس خروب بخی بر یک است درم کوفه و بقیه شربتی سده درم و دیگر سیرین  
 کلنار شنبه شربتی سبید یک درم و از بوز صمغ عربی تخم حاض انار دانه بر یک سده درم حب الاس بلوط بر یک  
 چهار درم کوفه و بقیه شربتی سده درم داین و سفوف و بعضی سفوف بلوط گویند **سفوف** **جانی**  
 که بسیار سی سفوف استی نوشته تریب شنبه طین شنبه بر دین زمان حلاط نافع قاطع خیر و پاک کننده مسادی نبات  
 برابره شربتی دو درم با گرم و در شنبه های کباب بسیار است و دیگر که سمن معده مصطکی زیره کرمانی  
 ناخواه قاطعین مسادی نبات برابره و دیگر که شش را بیدار کند و مقوی معده و شنبه است زرباد  
 شش کرفس ناخواه زیره کرمانی بر یک دو درم کند شربتی درم نبات نو درم شربتی دو درم  
 و دیگر فلفل سفید دو درم و نیم قنقل چدرم ایسون شش کرفس ناخواه زیره کرمانی بر یک ده درم کوفه و بقیه  
 شربتی مثقال بر صمغ شام بدیند و دیگر که زمان اسهال را سودمند بود و معده و امعا را قوت دهد و بلوطی



رم کنند و نه با دیان بر یک یکدرم نیم در درید عاقد حاکم یک در درم زنجیر مصلی زرباد در درم نیم کوف  
 و ج جوز الطیب و در فضل و در غنی خیر و هر یکی یکدرم شکر و زردن به در و دما شربتی و در درم تا سه درم سفوف  
 حسب العنب معده را قوت دهد و شکم را به بند و مصلی گندار بر یک درم حب الاس سماق بر یک درم و درم  
 صمغ عربی و دانه انگور بر یک درم چهار درم کوفه و نیمه سفوف سازند سفوف چنین که به فوایق استکلی نافع  
 است خشم کوفش سده زهره کمانی مساوی کوفه و نیمه شربتی میشتان آب سیب سفوف غروب سهبال  
 معده و است خای معده را نافع است تقویت اعصاب کند غروب بطنی بی دانه زهره کمانی در بر سماق پست در کباب  
 الاس مصلی بوط شکر بریان کرده مساوی کوفه و نیمه شربتی میشتان سفوف در بر بقم حاضر زرشک  
 سیدانه و نیمه شربتی خسته آن شکر خشک بریان کرده کل سرخ غروب شاه بوط طباشیر بر یک یکدرم سماق حب اس  
 بر یک و درم انار دانه چهار درم کوفه و نیمه سفوف سازند و دیگر که شکم به بند و دما شربتی غلام به در بر شود و  
 بود پوست انار دانه بر یک چهار درم نرم کوبیده شربتی میشتان با یکدرم آب سرد و دیگر که ناخواه کند گندار  
 بر یک جزوی دانه میوز و درم کوفه و نیمه شربتی میشتان و دیگر که دما شربتی را میفیدد پوست برین پسته  
 یکدرم بوط شاه بوط غروب بطنی بریان بر یک درم قوط طریش بر یک درم زهره در بر بطنی بریان چند درم  
 حبیه سیاه بریان تربت اتفاقی نشین تازه بوط سحر بر یک درم هم در اجد اجد کوفه و نیمه کجا کرده هر روز  
 چند درم باده درم شربت آب بخور دهند و اگر در مزاج گرمی باشد زیاده کنند درین سفوف طباشیر خشم غروب سیاه  
 بر در بریان را دوا نشان آن و اگر گرمی نباشد در دما شربتی که این ترتیب ساخته باشند کبر در سوبین شیر زهره و الا حن  
 مقشر بریان بر یک یک کف حب الاس سه درم و درم هم در ابدت جذبات با شش نرم به نرند با یک  
 قوط سرد و دیگر که علت کسب خوردن لونه و گوشت مای بود منقول از جالینوس بران خشک مصلی کند  
 ستر بر یک بودینه و درم کل سرخ بر یک کوفه و نیمه شکر طرز و نیمه قدری صمغ عربی و درم غلبه آن یکدرم مصلی باشند  
 سفوف را و نند که جهت فساد بهیم میفیدد در موط سیرم ادویه را می کشند سفوف زرشک  
 ضعف معده را نافع است و شکم به بند و سماق ناخواه زنجیر انار دانه بریان کرده زرشک منقح آرند گندار بر یک  
 و درم کوفه و نیمه شربتی میشتان و در بعضی نسخ شکر طرز بهمت درم کنند و دانه سفوف سماق  
 تشکی نباشند سهبال معدنی و ستر خام معده و مصلی نافع باشد صمغ عربی گندار بر یک و درم حب الاس  
 انار دانه بریان کرده بر یک چند درم سماق و درم غروب با نرند و درم کوفه و نیمه یک شتال بخور دهند سفوف  
 شمار که عوارض از دیان است فید بهیم کند و اشتها را در دما و با قلیل کند زرد درم سه درم پوست بجز کبر  
 چهار درم مصلی خشم کوفش بر یک نیم و نیمه پوست بجز کوفش شش درم کل نقشه بهیم درم انیسون یک و نیمه

بریان

کوفه پنج سوسن دو و نیمه شمار سه و نیمه کوفه و نیمه شکر و نیمه شکر سفوف سازند سفوف طباشیر  
 معده گرم و حشا اسود و در سماق سه درم کوفه و نیمه شکر سبک تر کرده و بریان نموده چند درم کل سرخ حب اس  
 بر یک و درم شربت سه درم بارب به ترش یا کچین سفوف حب الاس بوط مصلی پوست انار دانه بر یک  
 و نیمه شربت قوی گرداند کند زنجیر بر یک ربع جز و عیدان لک حب الاس بوط مصلی پوست انار دانه بر یک  
 جزوی شکر طرز و در وزن ادویه و در قانون وزن شکر یک جز و نوشته و آنچه در اصل نسخ فرمود شده مختار  
 صاحب ذخیره است و شیخ درین نسخ لک امید ان نوشته و اکثر اطباء ازین لفظ لک اراده کرده اند و اضافه  
 می امید ان جهت رفع القباس است چه بعضی لک از جمله کبر یا عینا مذ و تحقیق غیر است از هر لک لک با نیت دیگر  
 علی الاصح معدنی و ظاهر اصحاب ذخیره این لفظ را اصل بر تقدیم مضاف الیه به مضاف کرده عیدان لک درین  
 نسخ نوشته با جود در عمل لک عید دی اگر چه به اسم قریب است اما در تجربه بعضی لک قوت را از عیدان برآورده  
 شربت این سفوف شتال است که بهمت استعمال کنند و گوشت خورند سفوف عود و نافع بود معده  
 و سردی آن و اشتها را باز دهد کند قاطع طباشیر اصل السوس بر وزن ورق کل سرخ مصلی کباب و نیمه شکر نافع  
 خشم کوفش بر یک یکدرم عود دهند و درم نیم قند سید بهمت درم کوفه و نیمه شتال نمایند و دیگر معده  
 سرد و تر اسود و دانه بود و با دانه بکشد و بوی دمان خوش کند مصلی کسبل الطیب بر یک درم درم قرفل  
 کباب به بر یک چند درم عود خام بهمت درم قند سفید برابر شربتی یک شتال باده درم کل سرخ آفتابی و در نسخ  
 دیگر قاطع و درم سک بند اوی چند درم عود پاره درم نوشته اند و دیگر جهت برود معده و با دانه طباشیر  
 نافع است سک سک شتال کباب مصلی و قفل بر یک چند درم عود دهند و درم در شمع عود درم چند درم  
 زرشق قند سفیدی درم شربتی سه درم فایض صاحب شفاء الاسقام و در سفوف عود نوشته که ادویه را  
 بسیار با یک سازند و با میبه طبیب بکار برند سفوف فوایق بعضی سفوف چنین را که گذشته باین نام  
 نوشته اند سفوف فوایق دیگر جهت فوایق بلغمی و درم خشم کوفش لفظ اسالیون سه بر یک و درم و قو  
 پوست بیرون لیست انیسون بودینه اسارون قوط زهره کمانی بر یک سه درم شربتی یکدرم و دیگر که فوایق  
 بلغمی را بعدتی کردن میفیدد باشد خدیجه ستر قوط بر یک میزد درم فطر اسالیون یکدرم کوفه و نیمه با صمغ بودینه  
 و انیسون و مصلی و زهره به بند و دیگر که فوایق بلغمی و قی دفع کند و نیمه قی نایر قفل قاطع نافع بسیار  
 بر یک و درم مصلی و درم و نیمه کد کل سرخ بر یک سه درم عود چهار درم انار دانه پوست اترج و خنک  
 بر یک چند درم قند سفید بهمت شربتی سه درم بهیم ساده یا به بریان یا کل سرخ عمل یا شکر یا نبات مقوم  
 و دیگر که فوایق بلغمی و درم دفع کند شربت یکدرم زهره سفید مصلی بر یک چهار درم کوفه و نیمه با ب سوزند



































کندشته و دیگر مفری سنده و جگر حاسی و اسهال دومی غیر موی آب قند سیده جگر و بقرام آورده  
 بجز آب زرشک جوشانیده که بنده رسد اضافه نموده بچوشانند تا غلیظ شود و شربت زرشک کوهی که کشند  
 و در متقال تخم خداین پوست پنج کاسنی پوست پنج رازیان بر یک شش متقال تخم کاسنی چهار متقال زرشک بپزند  
 بست متقال کوفته یک شش از جوشانیده بچوشانند و بست بایده صاف کرده با صند متقال قند سیده بقرام آورده  
 و عود قاری و مصطکی بر یک در متقال بپزند چینی که متقال نرم ساییده درین شربت مزج سازند شربت  
 زرشک نعنای مفری سنده و جگر دلی و شش طعم قند سیده چهار صند متقال بقرام آورده صند متقال بیک  
 نرم پالای که بودینه باغی در آن جوشانیده باشند نصف مانده باشد اضافه کرده بچوشانند تا غلیظ شود  
 خراب زرقفط و ضم دجانی بود متقال باشد و بقوی که در جوف باشد نماند و در ادویه صیدیه کشند  
 شرب زهر الکرم چته نصف سنده و معادقت اشتها میخند و اسهال نرم باز دارد و تر حصارا  
 باغ است زهر کرم بری خشک و درین بگیرند و شیر کتوریک چه بر آن انداخته سی روز بدارند پس بپزند  
 شربت سپستان در دوده و اسهال کدر شربت سادج با ماده یا پس بود ساکن ناید در ادویه  
 صیدیه بچسبند یا قند شربت سجد سنده را قوت دهد و بوی در آن خوش کند و اسهال مانع باشد  
 آله درم صند مت درم هر دو را بیکو بکشد و بیک من آب و یک چهار یک قند کینه و ظرف چینی کرده بپزند  
 و در زیرین دق کنند و بعد از آن برآورده صاف نموده بقرام آورده شربت تقوینا در دوده و شکر بپزند  
 بود و اسهال صفر ناید و با لوز سبیل بنفشه بود و بنفشه در آبام در بر کشند باز در متقال سخی کنند  
 و در هر کتان بسته در نوک شکر کتور بپزند از دومی روز بدارند و حوک بر بند پس بر آورده شربت  
 سلویه که مفری سنده و شش دلی و دافع خفقان است و ادویه قلبیه کشند شربت سماق عیان  
 باز در دوده قوت دهد و زرقفط الدم را در موضع که باشد بپزند و سماق متفرع صاف کنند و با قند  
 سیده بقرام آورده شرباب سبیل چته بیا ربهای سده و جگر دق شکر و عسل بولنج سبیل تازه  
 کوفته بست متقال در یک کوزه عصاره انداخته و دوا بکند از پس صاف کرده بر دانه شربت سبیل  
 چته و اوج سده و جگر طحال حیات مزه نافع است سبیل مت درم و در دومی آب پیزنه تا که بپزند یا کمتر  
 از آن برسد پس صاف کنند قند سید عسل دومی آینه بقرام آورده یک شربت از آن ده درم شربت  
 سبیل موافق نسخ در آشکوی نافع بدرد سده و جگر عسل و در نقل نیکو قند دودرم عود مندی چوب  
 سا که ده با کوفته چودرم سبیل طیب و کسیر به بلوریک سیرکلاب باشد نرم بچوشانند تا با پانزده دم  
 مانده صاف ساخته سی درم قند سیده صاف کرده اضافه نموده بقرام آورده و از ادویه را در غلیظ کشند

کشاده بکباب بچوشانند و پخته باشد و وقت برادران شربت مشک مصطکی بر یک نیم متقال زعفران بکشد  
 اضافه کنند شربت سیب از سیب شیرین بپزند است و الا سده و خشک مفری سنده و معاد  
 و دل با نیک قضی دافع فی خشکی دافع خفقان گرم و سخی کشته سخن آن در ادویه قلبیه کشند و دیگر قند  
 سیده و بست متقال بقرام آورده صند متقال آب شیرین که پس از جوشانیدن نیمه مانده اضافه کرده بچوشانند  
 تا غلیظ شود و دانه متقال بخورند و دیگر چته نصف سده و خفقان خوا که از حرارت بود نافع است و فی صغاری  
 و عطش را میخند است سیب کوبی بچوشند و بپزند تا بپزند یا نصف برسد پس صاف کنند و یک شرب  
 بکند از پس باز در یک کرده باشد نرم بپزند تا غلیظ شود و در ظرف که بپزند پس اگر زبان را بود و ظرف  
 چند روز در آنجا بکند از نماند و در دوده و اگر خواهند که شیرین باشد قند بکشد فی لیکن عصاره مزج  
 نماند و درم و بست شربت سیب صندل مفری سنده و دل دافع خفقان و عطش و غلظت و قاض  
 شکم قند سیده صند متقال بقرام آورده صند متقال آب سیب که بعد از جوشانیدن نیمه مانده سی درم کباب آب  
 کرده و درم بر آورده صندل سید بکشد از نماند و در آن کد است با شش صاف کرده باشد بپزند تا غلیظ شود  
 تا غلیظ شود و یک شربت از آن دانه متقال شربت شکر بطوبت سده و غلظت و خنده مزج سدره  
 بغایت میخند است و نقل کدرم سبیل فاعده بر یک دودرم زنجبیل در جینی بر یک بچودم بعد از کوبیدن در یک  
 کشند و صفت طل آب بر سر آن کتند و پیزنه تا دق شد بر دپس صاف کرده شکر بنفشه بنفشه بنفشه بنفشه  
 و کتند بر دانه و پیزنه زعفران ساییده یا بنفشه شرباب لصابین سده را دامت و در دوج قوی  
 طبعی را معادقت و اشتها رفته را معادقت نماید و ادویه قلبیه کشند شربت صندل که شکر کشند  
 و شکر بپزند و پیزنه و ادویه قلبیه کشند شربت عجمه آتین با سر بر آن عسل البان شربت را استعمال  
 میگرد و اسهال سده چته صندل سده و جربت آب سیب به قند سیده عسل بر یک بکشد شرباب کاف  
 شش حلقه را بقرام آورده اگر غلبه حرارت خواهد که باشد عرض عسل قند کشند شرباب خدیبه که کثر خورد  
 کز است و از بنفشه یابن خرد گویند چته تقویت اشتها و تقویت سده و تقویت طوبات فاسده سده و تقویت معاد  
 و زرقفط و عسل بغایت مؤثر است و چته سید سید عسل است عسل صندل و ششقی مسادی جوشانیده  
 آب آرزو بکشد و با شکر بقرام آورده شرباب عسل تقویت دهد و نقل کد مصطکی سده و عسل یک  
 قطعه آب بنفشه قطعه مصطکی ساییده و در خرقه تان بسته و در آب عسل آغشته و بعد از شش روز پس از  
 نقد کباب گرم بپزند شرباب عسل بنفشه و دیگر چته اشتها دافع در دوده آورده و در دافع  
 و کرده و اوج غرمت و حیات فرمت و در ربهل و عسل طبیعت نیز کشند و شایخ را سوده بود و قوت























































































ازین دو دیر بشود شری بعد از این که بکشد مصلحت است که در وقت معده چنانچه  
 و در وقت معده چنانچه با عموال این بوده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 ساج بند در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 یک باقی تو در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 سه شغال و فصل در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 جزو علم بر او در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 را بنده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 انشاء الله تعالی در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 تمام آمد و شغال در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 زیر که کافی در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 آن دو به بعضی در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 کشاید و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 بر روز شنبه در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 خام و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 سردم و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 بر یک و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 بر یک و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 که در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 تعالی بکشد و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 معنی معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 مسادی کوته بخند در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 بوارت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 هر قطره ای که در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده

اصحابی که در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 اینها تا اول زمانه پشتمانی از شراب بخرج نمایند و هر که در وقت معده در وقت معده  
 بر او حواصی در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 بر آنکه اگر شتابان شده و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 بدان حیوان که در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 مشکل شمع در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 خطای روی سی در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 با در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 عمل بقدر کفایت در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 بر یک و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 خردل و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 خاص بر یک و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 آن در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 نراج و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 هر شمع در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 مجموع و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 زمان و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 سیاه و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 سفید و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 کلک و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 بر آن و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 بخت و در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده  
 آورده اند که در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده در وقت معده































نوعی که در عمل معجون سازند شریکی کفالت کلمه ششم او در کبد و محال در ریه و الفاط حایر بود است  
 حب این چیم نافع کبد است و در او آب زنده که شش است قفا چیم است از نافع است در فزون و نقص  
 جرب کرده و انکی عاریقون زنده و صبح زنده و طولی هر یک در انکی در فلفل سودنم و کوزه هر یک در انکی در فلفل سودنم  
 تر و سفید کیدم کوفته بخت آب خالص حب سازن این کثرت است و دیگر کوبن علف و کبک بنی و انکی فلفل سودنم  
 غار بقون سارون برودن چینی شش انچه آسین بر یک بندم المرح فلفل تر و صوف بر یک کیدم آب باران حیات زنده  
 و دیگر کرم کس پلیدند و بنون بر یک بندم از بنون در برتر فلفل بر یک کیدم شری و دردم حب چیم شری  
 و خام کیدم و دردم شری بر یک کیدم و دردم شری بر یک کیدم و دردم شری بر یک کیدم و دردم شری بر یک کیدم  
 و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 کثرت کفالت تا دردم و دیگر نافع است شقای زنی فلفل از عاری کل سحر رسا کس بر یک کیدم از بنون  
 دردم کوفته بخت آب به آب تر که شش حیات زنده این کثرت است و دیگر سکه حب شقای زنی که در حیات کیدم  
 بود شش کیدم و دردم شری بر یک کیدم و دردم شری بر یک کیدم و دردم شری بر یک کیدم و دردم شری بر یک کیدم  
 دردم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 زنی که سمالی که آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 که اندک اندک در فلفل مادم به بند و اگر غسان به بند و اگر غسان به بند و اگر غسان به بند و اگر غسان به بند  
 که شقای زنی را سود در او در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 دردم شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 و دردم شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 یک شری است و این حب اگر فلفل در فلفل با بار چینی خوشبو کند صواب است حب از بنون دردم غار بقون  
 چهار و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 مادم و این خاک را در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 سیاه کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 نفع نافع است شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم

بر یک کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 او سمالی که حب سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 صفتی که یک کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 دردم شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 حب سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 مادم و این حب اگر فلفل در فلفل با بار چینی خوشبو کند صواب است حب از بنون دردم غار بقون  
 چهار و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 مادم و این خاک را در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 سیاه کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم  
 نفع نافع است شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم و در آب کیش سازن تر و شش کیدم































و اینون را دانه بر یک دودم تخم کاسنی تخم کنوت طباشر بر یک سدوم عصاره زرشک چهار دودم تخم  
خسارون تخم شتر بر یک چیدم نرم ساینده دودم باد دودم سکنجین بر سه سفوفی  
که درم کسد و جگر خلیل که در طبع را نرم دارد سفوفی بر یک سدوم عصاره زرشک چهار دودم تخم  
خسارون تخم خیار با در یک تخم کاسنی تخم کنوت طباشر بر یک سدوم عصاره زرشک چهار دودم تخم  
کاب پنر و دیگر که نرم کند و دانه را ببرد و درگاه سفوفی پاک کند تخم مرویدم طحنون خشک کرد  
جلد بر یک یکدم بایکوبه شکر و سه قه شکر کثرت باشد سفوفی که چیده ببرد کثرت و در یک زایل کند  
سفوفی از ته که در جان سوخته یکدم کینه اودانک بوشند و سستور جان و درانک شکر که شکر شغال  
عقودت چهار شغال تا بقیعته و دست نماید خوب است و دیگر که خلیل اودانم طحال کند سفوفی از شش  
سفوفات حرف سه درم کوفت بایکدم شکر آغشته بکسد که در دوزخ عالی بگذرد و دیگر که در سبزه خوب  
است زوای خشک برست بخیل بر سیاه شان تخم فلفله تخم سداب بایکوبه شتری دودم  
سکنجین و دیگر که در صلابت طحال نافه است از شاد بخ استار و در که نه بکشد بکشد از سر که  
انقدر باشد که در دیت جبر از شاد آرد بر چند روز و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دودم تخم  
کسته و بر تخم تخم خشک کند و در آنکه کسوز پس بکوبند و در روز یک شغال بکوبین هر چند و دیگر که  
باب آرد یک من تخم سپندان جل و چهار درم کوفت بایکدم شکر آغشته بکشد و در دوزخ عالی بگذرد  
و بکوبند و در سبزه که در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دودم تخم  
باشد سفوفی از تخم کثره الطرافا غریقون بر یک یک درم است و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم  
کسل سدوم بایکوبه شکر از سر که در سبزه خشک کرده زرشک بپزد و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم  
خسارون کوفت و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دودم تخم  
سکنجین سفوفی که در بر جان بکشد از سر که در سبزه خشک کرده زرشک بپزد و در دوزخ عالی بگذرد  
و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دودم تخم کاسنی تخم کنوت طباشر بر یک سدوم عصاره زرشک چهار دودم تخم  
یک شش برست و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دودم تخم  
تبدیل و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دودم تخم  
چهار دانک اینون میزدیم اینون یکدم عصاره زرشک چهار دودم تخم  
بر سه سفوفی که در بر جان سبی خوب است کثرت زرد تخم شغال اینون تخم کاسنی تخم کنوت طباشر  
سفوفی بر یک دودم متر چهل و سه درم سوز سفوفی چیدم کوفت بایکدم عصاره زرشک چهار دودم تخم

و دیگر چتر بر جان سمول حکیم شاه محمد حرم کل درخت میندان ساینده با سبب وزن شکر آغشته بر یک یک کف  
نخود سفوفی که در بر جان سبب خوردن سبب با مار اینون که در سبب اینون سبب با مار اینون  
یک بند یک که الک ایام ببقا میزدیم اینون یکدم عصاره زرشک چهار دودم تخم  
است و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دودم تخم  
یک کشته و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دودم تخم  
از عظم و حیات مرده و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
سبب نهی تر نقل جزو احما قاطع کون بود نه جوی ناخواه بر یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
و عصب اسارون سبب عود لبان نخاع خشک بر یک یکدم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
نموده و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
کسته و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
شش نهی بکوبه سکنجین بایکدم شکر آغشته بکشد و در دوزخ عالی بگذرد  
خسارون تخم کاسنی بر یک دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
کسته و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
بر دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
بر یک شش سفوفی اینون تخم زرد بایکوبه شتری بر یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
شغال بکشد و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
و با عمل و نبات بر یک بجه شغال شکر زرد و در دوزخ عالی بگذرد  
کاسنی یا غیران با دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
عصاره زرشک و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
چیدم تخم کاسنی و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
یکدانه پس با شش نرم بپزد و در دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
بر دوزخ عالی بگذرد و در یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد  
کاسنی اینون پوست بخیل زرد بایکوبه شتری بر یک سدوم عصاره زرشک چهار دوزخ عالی بگذرد















































































































































































































































[illegible]

جمالیہ

[illegible]



































































































و دیگر گشتی بقایا و باه را توت دم داشت و کرده را حکم سازد و در هر یک است عظمی است مشک تکی اشتغال  
 غیر شش ده اشتغال بسیار فضل و کمال را به عاقبت و حاکمیت تمام است و هر چه در میان است از شش ده و هر چه در میان  
 خونان جز بول و فضل و کمال بر یک است و در هر یک چهار دم هم چون بول و در هر یک یک  
 رسید و در این اشتغال سان به صاف بر یک چند است که نفس هم که در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 با و شک بر نفس نیز و اشتغال نیز و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 قضیب گاه و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 سه و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 و دیگر شش ده و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 اشتغال و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 نیم بول و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 و اگر شش ده و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 سر قوی و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 بر یک شش ده و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 بنده و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 توری سر و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 نمایند و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 گویند و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 و شش ده و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 صحن و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 زروق سازد و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 بر و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 حاجت و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 بول و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 بر یک و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 بچکاند و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است

بیشتر بر یک یک است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 سازد و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 عید و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 سوخته و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 چندان و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 که در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 زبانه و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 سبب و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 نفس و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 بجای و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 حل نموده و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 اشتغال و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 کلمه و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 پس و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 نسک و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 جز و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 بر یک و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 سه و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 تابع و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 حد و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 تنگ و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است  
 مشرب و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است و در هر یک شش است











































بروز و آب گرم تمهیل کردن در وقت طلوع کردن منظم بر عضو سب اگر خاصه حق تعالی است بکار بند و نیز بر او رقیب یا  
 چند بار باین درجه که سرخ شود آب گرم بر آن رگن پس بر او من بایند عظمی آرد و دیگر که قوی الاثر است  
 قطره از قنبر زفت بود یا زفت در گرم کرده گرم بر رقیب بسیار بعد از آنکه دایک کرده باشد چون سرد شود  
 جدا سازند و در شب از گرمی که بر او عظم نام آرد و دیگر که طایفه است ده عدد در سبب زشت که در حق نماید و در اولی  
 با روغن زیتون در روغن زیتون و زیتون روی هر یک است درم در اوج یکدم نو شده در ربع درم مخلوط ساخته بکشد  
 تا در بسیار بماند تا چون مردم شود بر او چند بار رقیب طاعت کند و دیگر روغن زیتون و روغن خیری در در بر یک است درم  
 زفت روی سرد درم نوره ازنی نهد در کوفته بخند با روغن مخلوط ساخته بر او زیتون زیتون رقیب نماید و دیگر عاقر قاضی  
 در درم با درم آب صندل بسیار بماند و در طلوع نماید و دیگر منفرط روغن کعبه و شامه بر رقیب نماید و منفرط شود و با روغن  
 دیگر بیاورد و طایفه در سبب زشت که بماند در گرمی که در کوفته بچشم و در سبب زشت که در کوفته بچشم و در سبب زشت که در کوفته بچشم  
 بر آن ساد و در وقت حاجت بخور و سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 منقل سعد خردل و روغن زیتون سداب کوفته بشیرانه جدا کنند و با روغن زیتون و در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 کاه و تر کنند و بگذارند تا آنکه زیتون در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 و عاقر قاضی و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 رقیب است و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 حقیقت مقصد و دیگر که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 بسیار در روغن خیری یا روغن یاسمین یا روغن طاعت نماید و هرگاه سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 روغن یا صندل یا صندل و زیتون و عاقر قاضی خردل و اگر سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 تقویت عدل فرار و روغن عینه که باز در کس بیا رقیب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 آب بچشاند تا نماند و روغن زیتون نماید پس صاف نموده و بر روغن زیتون و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 سرخ بر یک کشتال اضافه نموده مکرر رقیب نماید و در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 اضافه کنند تا وقت تقویت آن شود طلای که تقویت قوی در حق عینه که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 و قدری آب بیا رقیب یا زیتون هر یک سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 کفک نموده عاقر قاضی سرخ از هر یک کشتال منفرط نماید و در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 رقیب است و در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 در افضل کنیم درم فرغون زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند

در روغن گداخته با روغن زیتون نموده خوب بپزد و رقیب نماید و طلای که رقیب است و در وقت طلوع  
 است عاقر قاضی بر یک کشتال بر روغن زیتون یا روغن یاسمین یا روغن طاعت نماید طلای که رقیب است و در وقت طلوع  
 سرخ در کس چهار عدد یک سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 کاه و تر کنند و بگذارند تا آنکه زیتون در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 و عاقر قاضی و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 رقیب است و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 حقیقت مقصد و دیگر که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 بسیار در روغن خیری یا روغن یاسمین یا روغن طاعت نماید و هرگاه سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 روغن یا صندل یا صندل و زیتون و عاقر قاضی خردل و اگر سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 تقویت عدل فرار و روغن عینه که باز در کس بیا رقیب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 آب بچشاند تا نماند و روغن زیتون نماید پس صاف نموده و بر روغن زیتون و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 سرخ بر یک کشتال اضافه نموده مکرر رقیب نماید و در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 اضافه کنند تا وقت تقویت آن شود طلای که تقویت قوی در حق عینه که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 و قدری آب بیا رقیب یا زیتون هر یک سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 کفک نموده عاقر قاضی سرخ از هر یک کشتال منفرط نماید و در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 رقیب است و در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند  
 در افضل کنیم درم فرغون زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند و دیگر که در سبب زشت که بماند































































































































































مگر که انگشت باشد تر می رسد و آن آرد و سبب طول نفس کشیدن و سر آمدن و باقی سرخ ساخته و حق در کی نهند و اگر  
که بیمار بر شوق صبح بیدار باشد و در صورتی که در خواب بود و در یکدیگر برانجام یافته و بعد از آن که در خواب بود و در یکدیگر  
کند و تا شکر در دهان بریزد و در وقت صبح بیدار شود و اگر اینها آرد مال بر سر خیزد و با شای عرق کشند و تا طبعی از آن  
سایل گردد و در هرگاه و صبح ساکن گردد و فکر از مال خرد نماید تا قطع عروق دوا بی این دست است که اگر بیمار را کشند و اگر  
عروق را در موضع سوراخ از جانبین برشته و بر شوق صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
اصول را قطع میکنند مگر کتب یا در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
بیماریات در در این کتب مکتوب است و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
بر صورتی که بیمار را در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
مخصوص در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
یومی و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
عروق و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
بر سر و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
آخر از سوراخ بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
مخصوص در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
کلی جمیع مواد صابون تب یومی غذای جدید بر این مکتوب است و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
نور و غذا بیدار است و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
سایل را بیدار شود و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
بودن سبب برض شده و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
بجهت بر طبعی برض شده و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
حام حیدر است که در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
مطلوب است و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
قلیل جرب کند و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
بودن او مختار باشد و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن

و گاهی باضاج و استخراج مواد را که در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
خلط متعینی بهضاج و استخراج مواد را که در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
شده حرارت تب بر روی آب سپردن و سایر بقول اقتضا کند و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
علی است باطله و حواصط را با آب فوکه بعد از صبح است و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
و سایر که در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
سبب خلط است و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
و اگر قوه قوی بود و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
قابل و کثرت چون افراس بر سر و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
است و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
مرض فلان و لطیف است و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
زیت سبیل و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
افند از خوف افراس بر سر و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
مشغول شود و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
بهضاج نام فایده که آن خلط میگرد و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
خلط قوی را حاجت برضی است که مقصود از دفع ترقی است آن حاصل این قول صحیح است و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
سرماهی و غیر آن در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
مطلوب است و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
داخل کنند و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
خلط باشد احتیاج به صبر می افتد و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
نیک که آن اولی است از جهت خوش اخلاص و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
نفع تام بقیه و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
قابل است و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
سفر تا که در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن  
و در وقت صبح بیدار شود و در وقت صبح قطع کنند و تا طبعی از آن















































































که نزدیک بیمار را از پاره زدن و سخن باو از بای بلند کنند و اطراف بیمار را محکم بر بندند که اگر زود و استود  
و هرگاه خواب آمدن گیرد چراغ بیمار را دراز و سخن بلند نگردد و او بکشد و خوب خفت و سکون نوبه باشد تمام  
رو با بای که ششهاش سیاه باشد که بیرون در آن بجهت باشد بویید و اگر غلط بود حق باشد تمام و اکل لملک  
و اقوان بپزایند تدبیر روح خوف گاهی از جهه بخفتن صفرا بوی معده و دردی پدید آید پس اگر دانستند حق  
عارض شود اندکی شربت سیب کجین بپزند و اگر بوی بطریح باشد که بعل حرارت از رطوبات منفصل شود  
بعین دو با اعتبار مقابله سیب سفید بود و روح گل گرم کرده بر سنگ مالیدن روح منفعت عظیم بخشد قدیر  
خشونت و لرزه زبان اما از جهت تدبیرش است که دندان را اول بمسواک نکند نیز زبانه را بچوب  
بیدر و سخن گل چرب کرده یا بطریز یا با سفید مالند که نکند و سخن گل بپزند اما زود خشونت که از پوست  
بود نه از لرزه و جفت دانه سپستان یاد آید آمو یا شکر الهوج و نبات در زمین نینزد و بدهان نیز مرطوب نکند  
و مضمضه لعاب سپرزه و گردانیدن حره سپرول مبلول آب یا خلطاب بر زبان و کام هم موثر تمام است  
و همچنین مضمضه مطبوخ بزرگان و اوجده که سپستان یا فنجان که بپوشانند و انگشت بدان آلوده بر زبان  
مالند نیز مضمضه کنند و مسح بدن با سفید و روغن فرو و حل عیسیت و بوقلاب بقله حقا در بدن  
و شستن در آب که بصاحبان خشونت لسان پس نمائند و بر پشت بخوانند تدبیر عطسه شدیدی عطسه عطسه  
سخت و حیات روحی عظیم است زیرا که باعث ازاد افلاک و داغ و ضعف قوت و عطا خواهد شد پس واجب که در چنین  
و منی مجموعین بالکود من کشاید و کام باشد و اگر بکشد و همچنین اطراف و سایر بدن مخصوص کردن  
تر باشد و روغن نموده و اندکی زین و روغن در گوش بپاشند و نقره قطار ایترهای گرم بکشد و بکشد و از غنای دهان  
و از هر که گوی او شده و چون خلط و حبه و خردل بر پهن کنند و روغن از خواص را بکشد قدیر صلاخ است  
که اطراف مخصوص آنها بپزند و قدحها بپاشند و شیاف بر آلوده و داغ با محقوبات مناسب قوت و بپزند که از زرد  
مرضانی بود و نطول بخش و گل سرخ و شیر و برگ بپاشند همچنین روغن گل و روغن بید و چون غشاء کشاید  
مسطوب نباتات و محذرت بخواند و ششهاش خلط کنند و شیر بریزند و شکر بکشد و شربت و اگر قوت قوی بود  
شیر بریزد اگر اگر صنف بود شیر آبی اختار کنند اگر حبه حقا احساس کنند سبکچین آب گرم خورده حق کشاید  
و عقیق شربت غوره و شربت ترشندی را با لادن مثال آن بخوشانند بهترین آلوده در بزرگ است چنانکه  
مخصوص به نگاهی که که ترش بود و بوی بدش در بدن بخلطاب پیاشیده بر وجه مالند قدیر سال و حیات گاهی  
از حرارت و گاهی بسبب بویست بهم میرسد پس واجب تدبیرش بر سردی است و در او را که باوید بکشد که کوفه  
و روغن مسال و سولیت باشد خواه استمال آن از اول بود چون لغوات جبر که در بدن کشاید از داغ باشند

[illegible]



































































































































































و اگر چه در آن شک و شقاق چهار زبان هم قبول است و دیگر موم فقیه منزه از ساری بار و عن کج تقدیر  
 کفایت بر سر سازند و دیگر توئیکی سبزه صفت که در سنگ رخ فقیه موم سبزه بر یک یکدم روشن زرد سازند  
 در موم هم غرضت مدنی که رشته سبزه است بر آن که در آن قطع شده باشد موضع را در طول شکافند  
 و استعمال نمایند که یک یکدم خاکستری در در سنگ بر یک یکدم باریک سازند باز در آن گل موم بطریق معلوم کشند  
 و اگر عضو ملتب باشد سبزی در آن غرضت فکله کرده بر نهند موم نجیب که در انعام جرات کارها در معالج  
 عاجز باشند از مقام دارد و در سنگ بجاخ در آن هم ناز خسته نایست که تم نموده باشد جاکشیر بر یک یکدم  
 تو بال سن بر یک یکدم اشق کند و زرد خاکستری صفر بر یک یکدم ملک الانباط داده درم اشق جاکشیر  
 و خل نموده اند و در آنجا باریک سازند موم هم غرضت که در مایل و سایر جرات غفره را پاک کند از زرد  
 و عمل بر دور در بر بسم بیاورد بکار بر نهند یعنی شست عمل را تنها بچنانند تا که غلیظ گردد و بعد از آن از زرد  
 مسحق بیاورند و بر بسم ناز خسته بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت  
 را در سیاه بر یک یکدم زرد روی در درم سبزه ببار زرد شده درم بر کرده گاو کرم موم سبزه بر یک یکدم  
 روشن کند و از زرد درم و در سنگ و دیگر ترسان سبزه بر ببار زرد خون سیاه نشان مصطفی بر یک یکدم موم  
 سبزه بر یک یکدم درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 سفید و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 بعد از آن سفید را سبزه درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 باز سبزه اندک اندک بیاورند تا به جند کج که در درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 که در در سنگ بر یک یکدم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 با جوب خلالت کنند تا سستی گردد موم هم گمان و در ناست که در انعام جرات غفره را پاک کند از زرد  
 شسته و بکوبند تا مثل جبار شود پس بیاورند زیت خاق بنی زیت الانفاق اگر ناست در آن پس کوفته در  
 مغز آبی بر آتش نرم کرده و فقه افکند که در آن در سفید سازد و در آن ناست سازد پس فقه کتان  
 در آن اندازد و خل کنند بر عضو نهند موم هم کلان را ناز خسته بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت  
 جوب یک جوبی که در درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 که در درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 که در درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ

باید که فقیه با سبزه ببار زرد روی در درم سبزه ببار زرد شده درم بر کرده گاو کرم موم سبزه بر یک یکدم  
 و در موم هم غرضت مدنی که رشته سبزه است بر آن که در آن قطع شده باشد موضع را در طول شکافند  
 و استعمال نمایند که یک یکدم خاکستری در در سنگ بر یک یکدم باریک سازند باز در آن گل موم بطریق معلوم کشند  
 و اگر عضو ملتب باشد سبزی در آن غرضت فکله کرده بر نهند موم نجیب که در انعام جرات کارها در معالج  
 عاجز باشند از مقام دارد و در سنگ بجاخ در آن هم ناز خسته نایست که تم نموده باشد جاکشیر بر یک یکدم  
 تو بال سن بر یک یکدم اشق کند و زرد خاکستری صفر بر یک یکدم ملک الانباط داده درم اشق جاکشیر  
 و خل نموده اند و در آنجا باریک سازند موم هم غرضت که در مایل و سایر جرات غفره را پاک کند از زرد  
 و عمل بر دور در بر بسم بیاورد بکار بر نهند یعنی شست عمل را تنها بچنانند تا که غلیظ گردد و بعد از آن از زرد  
 مسحق بیاورند و بر بسم ناز خسته بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت  
 را در سیاه بر یک یکدم زرد روی در درم سبزه ببار زرد شده درم بر کرده گاو کرم موم سبزه بر یک یکدم  
 روشن کند و از زرد درم و در سنگ و دیگر ترسان سبزه بر ببار زرد خون سیاه نشان مصطفی بر یک یکدم موم  
 سبزه بر یک یکدم درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 سفید و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 بعد از آن سفید را سبزه درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 باز سبزه اندک اندک بیاورند تا به جند کج که در درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 که در در سنگ بر یک یکدم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 با جوب خلالت کنند تا سستی گردد موم هم گمان و در ناست که در انعام جرات غفره را پاک کند از زرد  
 شسته و بکوبند تا مثل جبار شود پس بیاورند زیت خاق بنی زیت الانفاق اگر ناست در آن پس کوفته در  
 مغز آبی بر آتش نرم کرده و فقه افکند که در آن در سفید سازد و در آن ناست سازد پس فقه کتان  
 در آن اندازد و خل کنند بر عضو نهند موم هم کلان را ناز خسته بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت بچراحت  
 جوب یک جوبی که در درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 که در درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ  
 که در درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ و درم و در سنگ























